

تاریخ سیستان

تالیف در حدود

۷۲۵ — ۴۴۵

بتصحیح ملک شمس‌الرحمان بہار

کلاں ماور

مقدمه صحیح

اول کسیکه ما را بوجود این کتاب نفیس آگاه کرد، فاضل محترم آقای میرزا عبدالعظیم خان گرکانی بود که در چند سال پیش ازین قسمتی از اشعار محمد و صیف را بعنوان قدیمترین شعر فارسی در یکی از مجلات طهران منتشر ساخت.

ماخذ مشارالیه پاورقی روزنامه ایران قدیم (از شماره ۴۷۴ تا ۵۶۴ مورخه ۱۲۹۹-۱۳۰۲ هجری مطابق ۱۸۸۱-۱۸۸۵ میلادی) بود که متأسفانه وجود آن سلسله روزنامه بسی نایاب و در تمام پایتخت از یک الی دو دوره زیاد تر بدست نمیآید. از آن پس مطالعه این کتاب از روی همان ماخذ چاپی مطمح نظر فضلا قرار گرفت و مقالات چند در مطبوعات داخل و خارج ایران از آن کتاب انتشار پذیرفت.

در سنه هزار و سیصد و چهار شمسی مثنی کتاب برای خریداری باینجانب عرضه شد و در آنمیان نسخه‌ای قدیمی از این کتاب بنظر رسید و پس از دیدن آن نسخه معلوم و مشخص شد که ماخذ روزنامه ایران همین نسخه بوده است لاغیر - چه گذشته از آنکه در همه کتابخانهای طهران تا جائیکه احتمال میرفت تجسس بعمل آمده و اثری از نسخه قدیمی دیگری بدست نیامد و هر چه بود همه از پاورقی ایران نقل شده بود، خود پاورقی ایران هم منقول ازین نسخه بنظر آمد، زیرا در چند صفحه از این نسخه (که در حواشی اشاره شده) خواننده جاهلی بمناسبت متن کتاب اشعاری سست و غلط ساخته و در حواشی کتاب نوشته و از آنجا که تصرف در اموال غیر عادت برخی مردعست آن اشعار خام را با علامت و رادّه‌ای بمتن ملحق ساخته است، و کسی که آن کتاب را برای چاپ در پاورقی روزنامه جانویسی میکرده ملتفت این معنی نشده و آن شعرها را در متن نوشته و همانطور هم در پاورقی چاپ شده است! و حتی فضلائیکه همانقسمتها را برای مجلات نقل میکرده‌اند، چون آن شعرها را در متن چاپی یافته‌اند بستی و خامی شعر متوجه نشده و نبایستی هم میشدند و عیناً در مقالات نقل نموده‌اند.

پس از مرور بنسخه مذکور و مقایسه و مطابقت آن با پاورقی ایران، اسباب بسی خشنودی فراهم آمد، چه دیده شد در پاورقی ایران اغلاط فراوانی بر غلطیهای اصلی کتاب افزوده و احیاناً تصرفهایی هم در برخی عبارات و الفاظ بعمل آورده اند که اصلاح همه آنها بدون دیدن اصل نسخه قدری متعسر بنظر میآید. دست یافتن باین کتاب که حسن اتفاق را از دستبرد حوادث هشتصد نه صد ساله خم زده و گویا تنها در پناه غیرت و نخوت ملوک نیمروز و ملک زادگان در بدر آن ملک و بران سالم مانده است اهل تحقیق و ادب را بشارتی بود. دوستان را خبر کردم و هر کس با مانت خواست دریغ ننمودم و اگر کسی نسخه ای بی اجازه یا با اجازه از آن برداشت برو نیاوردم و مباح ساختم. و بر آن شدم که این نسخه نفیس را بوسیله تصحیح و طبع و نشر در دسترس عموم بگذارم. از نیرو دیری در اصلاح آن رنج بردم و پس از آنکه بقدر قوه و استعداد ناقص خود آنرا بصورت کار در آوردم برای انتشار تقدیم وزارت جلیله معارف کردم، و اینک با مر آن وزارت جلیله که یگانه حامی علوم و بهترین پشتیبان ادبای عصر است با سرمایه کتابخانه خاور بمعرض انتشار گذارده میشود.

حقیر منتهی بر احدی ندارد، لیکن برای آنکه سایر عشاق کتب نفیسه هم بخاطر سپارند یاد آور میشود که این نسخه را بارها از من بنده بقیمنتهای گزاف ظاهراً برای یکی از کتابخانههای فرنگستان میخریدند و هر چند کتاب در آن سرزمین ضایع نمیماند بلکه تا چندی قبل صرفه بعضی در آن بود که کتاب خود را (مخصوصاً که تصویر نداشته باشد) بدان صوب اهدا سازند. لیکن بنده امیدوار بود که خود ایرانیان روزی در صدد احیاء آثار متقدمان و پیشوایان علمی و ادبی خود بر خواهند آمد، بدینمعنی از فروش آن خود داری کرد و سنگ غرور بر شکم نیاز بسته آمد، تا بحمدالله امروز آن دولت روی نمود و بهمت پیشوایان بزرگ بار دیگر باز نوبت بما هم رسید که بتوانیم خود از میراث پدران خویش بهره برگیریم و ازینراه زحمت دیگران را کمتر سازیم.



این کتاب را در پاورقی ایران (تاریخ سیستان) نامیده اند، لیکن در نسخه اصل

اثری ازین نام نیست، در یکی دو جا نامی از کتاب (فضایل سیستان) و (اخبار سیستان) که تألیف دیگرانست میبرد و گاهی هم اشاره بکلمه (تاریخ) مینماید. ولی یقین نداریم که نام آن (سیستان نامه) یا (اخبار سیستان) یا (تاریخ سیستان) یا چیز دیگری بوده و ما از طبع نخستین پیروی کرده و نام آنرا (تاریخ سیستان) نهادیم، چه بهمین نام نیز مشهور بود.

نسخه تاریخ سیستان کتابی است خشتی با کاغذ خان بالغ زرد بخط نسخ بسیار ریخته با عناوین قرمز و هر صفحه ۱۷ سطر و هر سطر بین ۱۴-۱۵ کلمه و بسیار کم نقطه با رسم الخطی که بعد بدان اشاره خواهد شد.

این نسخه قبل از سنه ۸۶۴ از روی نسخه قدیمتری نوشته شده^۱ و بعید نیست که نسخه منقول عنها همان نسخه اصل مؤلف بوده باشد، چه علائمی که از رسم الخط قدیم درین نسخه موجود باقیست گواهی میدهد که از روی نسخه کهنه و قدیمی استنساخ شده و چون تاریخ سیستان در سنه ۷۲۵ بیابان میرسد، دور نیست که این نسخه هم چندی پس از آن از روی نسخه اصل رونویس شده باشد.

از بعضی قسمتهای کتاب پیداست که مؤلف آن کتاب خود را ساخته و پرداخته نکرده و مثل آنستکه خواسته باشد بعد از فراهم آوردن این نسخه بار دیگر در تضاعیف آن دست برده و نقایص آنرا تمام سازد و چنین توفیقی نیافته است.

متأسفانه مؤلف این تاریخ معین نیست، زیرا پس از خطبه بدون ذکر آما بعد و معرفی صاحب تألیف یکباره داخل مطلب شده و بی تدارک عنوان و فصلی بیک جمله ناتمام از متن ابتدا کرده^۲، و در حشو کتاب هم ذکری از خویش بمیان نیاورده است، و تا جائیکه بنظر حقیر رسید در کتب تاریخی هم از این تاریخ و نام مؤلف آن چیزی نیست - ولی در کتابی موسوم به (احیاء الملوک) تألیف شاه حسین بن ملک غیاث الدین محمد از سلسله صفاریان، که ظاهراً در اوایل قرن ۱۱ هجری تألیف

(۱) رجوع شود به صفحه ۲۰۰ حاشیه (۳).

(۲) رجوع شود به صفحه اول سطر (۷).

شده و تا سنه ۱۰۲۷ هجری از قدیمترین ازمنه تاریخ سیستان را شرح داده است^۱، در صفحه دوم چنین مینویسد: «وقایع سلاطین و ملوک آنجا را ابو عبدالله که از نقات راویان حدیثست بزبان عربی بقلم آورده و در زمان دولت شاه قطب الدین شاه علی، ابو محمد نامی نسخه عربی را فارسی نموده و امیر فاضل امیر محمد مبارز که جد مادری راقم این نسخه است تاریخی بشرح و بسط تا زمان ملک نظام الدین یحیی تألیف نمود و در ایام صبی در دبستان چند جزو از آن نسخه بنظر ابن حقیق در آمده و الحال آن نسخه در میان نیست، ازین مختصر معلوم میشود که فضلالی سیستان از تاریخی قدیم که شاید همین تاریخ مانحن فیه باشد سینه بسینه خبری داشته اند و یا شاید جزوئی از آن در دستشان بوده است ولی معذک نمیتوان از روی یقین گفت که این کتاب همانست که ابو عبدالله نامی بزبان عربی بقلم آورده و ابو محمد نامی آنرا فارسی گردانیده است، چه هر گاه این روایت را درست بدانیم بایستی این کتاب را که در ۷۲۵ بیابان رسیده ناقص بشماریم، زیرا بقاعده روایت شاه حسین، فارسی آن کتاب در عهد قطب الدین علی (۸۲۲ - ۸۴۲) تحریر شده و حال آنکه این کتاب صد سال قبل از آن تمام میشود، علاوه بر این مؤلف احياء الملوك در (ورق ب ۵۵) در ضمن احوال ملك قطب الدین علی گوید: «چون بانی مبنای تاریخ سیستان تا زمان شاه علی در ترقیم آورده تمه حالات ملوک عظام انشاء الله تا این تاریخ که سال هزار و بیست و هفت است تحریر و رقم خواهد یافت، و بقول خود او پیداست که شاه حسین تا اینجای تاریخ خود را از روی تاریخ ابو محمد نام برداشته، و اگر این تحقیق صحیح باشد شك نمیماند که تاریخ ابو محمد نام غیر از این تاریخی است که در دست ماست، زیرا بین این تاریخ چنانکه بیاید با تاریخ احياء الملوك در عبارات و مطالب فرق بسیار و در ذکر منابع و مأخذ تفاوت بیشمار موجود میباشد.

بعضی از فضلا که در مقالات باحواشی کتب دیگر ذکری ازین تاریخ بمیان آورده اند معتقدند که اصل این کتاب بهربی بوده و سپس از عربی بفارسی برگزیده است و

(۱) این نسخه را علامه جلیل آفای میرزا محمد خان قزوینی در سنه ۱۳۱۰ از نسخه موزه بریتانیه در لندن (شرفی ۲۷۷۹) که ظاهراً منحصر بفردست مشتمل بر ۴۳۴ صفحه یا ۲۱۷ ورق بقطع وزیری طویل بخط شکسته نستعلیق عکس برداشته و بوزارت معارف ارسال داشته اند.

ظاهراً مبنای این حدس یا عقیده بر همان عبارت احياء الملوك است، و چنانکه اشاره شد معلوم نیست که مقرون بصحت و حقیقت باشد، مگر آنکه بگوئیم صاحب تاریخ احياء الملوك در عصری که معتقد است این تاریخ از عربی بفارسی ترجمه گردیده دوچار اشتباه شده و ترجمه این کتاب توسط ابو محمد نام (که بالاخره ترجمه مذکور مبنای تحریر تاریخ امیر محمد مبارزجدّ مادری ملک شاه حسین - معاصر ملک نظام الدین یحیی ۸۸۵ - و تاریخ احياء الملوك قرار گرفته) در زمان ملک قطب الدین علی (۸۲۲ - ۸۴۲) تحریر نیافته و اصل عربی و ترجمه آن خیلی پیشتر ازین ازمنه بوده است. و در عصر ملک قطب الدین یا ملک نظام الدین مورخ دیگری که شاید امیر مبارزالدین محمد بوده است، بسبب فقدان تاریخ قدیم (همین کتاب) از نو تاریخی با شکسته بسته‌های تاریخ قدیم نوشته است.

برای توضیح این مطلب باید گفته شود که در مقدمات تاریخ احياء الملوك قرب سه چهار صفحه از مطالب اول تاریخ سیستان را حذف کرده و در عوض شرحی را که مختصری از آن در تاریخ سیستان (صفحه ۱۰ + سطر چهار) راجع بآمدن سلیمان نبی سیستان موجود است از تاریخ گزیده نقل نموده و باز هم شرحی زاید بر تاریخ سیستان در دنباله مطلب خود گنجانیده است^۱ - و همچنین آنجا که تاریخ سیستان از رجال نامی سیستان نام میبرد (صفحه ۱۸-۲۱) در احياء الملوك بکلی خالی است و بجای آن از کسان دیگر که یکی دو از آنان با تاریخ سیستان مطابق و بسیاری حذف شده و جمعی اضافه گردیده در جای دیگر نام برده است. ازین گذشته پس از نقل روایاتی از تاریخ گزیده که متأخر از تاریخ سیستان است شروع بشماره فضایل سیستان نموده و میگوید:

در فضایل سیستان: اما فضایل سیستان بر بعضی امکانه که مولانا شمس الدین محمد موالی

و محمود بن یوسف اصفهانی بقلم آورده اند و شمه درین نسخه بیان میشود الخ^۲

از اینجا با صرف نظر از حذف بعضی جزئیات، طابق النعل بالنعل با تاریخ سیستان برابر

(۱) احياء الملوك (از ورق ۳ آ تا ورق ۶ آ).

(۲) صفحه (۶ آ سطر ۸ - ۹) احياء الملوك.

است پس بنا برین میتوان حدس دیگری زده و بنداشت که شاید مولانا شمس الدین محمد موالی و محمود بن یوسف اصفهانی دو مؤلف تاریخ سیستان باشند، زیرا چنانکه بعد ذکر خواهیم کرد شکی نیست که تاریخ سیستان را دو یا سه نفر بنوبت نوشته اند، لذا ظاهراً و با دلایلی که بعد ذکر خواهد شد این حدس نسانی بحقیقت نزدیکتر و بذوق چسبنده تر است، چه همانطور که قبلاً اشاره شد بنظر میرسد که تاریخ احياء الملوك دنباله تاریخست که امیر محمد مبارز در زمان نظام الدین یحیی نوشته و از عصر نظام الدین تا زمان قطب الدین علی که ابو محمد نامی تاریخ سیستان را از عربی ترجمه کرده (۸۴۲-۸۸۵) بیش از چهل و سه سال نیست و نیز از متن تاریخ احياء بر میآید که درین مدت وقایع عمده ای هم در میان نیامده است؛ پس پیداست که ابو محمد نام یا ابو عبدالله سلف او که مؤسس تاریخی بوده اند که احياء الملوك از آن بوجود آمده کتاب خود را از روی منبعی قدیمتر پرداخته اند و تقریباً اگر اینمقدمات درست آید شکی نمی ماند که آن هر دو، تاریخ سیستان را در دست داشته اند، زیرا می بینیم که عیناً مطالب بسیاری منتها قدری شکسته بسته تا صفحه ۲۴ سطر ۷ از آن نقل کرده اند و بلکه اساس آن تاریخ تا اینجا بر روی تاریخ سیستان نهاده شده است و در مقدمه این نقل روایات نیز از دو نفر مذکور نام برده اند، پس نتیجه این میشود که مؤلف تاریخ سیستان مولانا شمس الدین محمد موالی بوده که تا زمان تاج الدین ابوالفضل (۴۴۸) را برشته تحریر کشیده و محمود بن یوسف اصفهانی بار دیگر آن تاریخ را از سنه (۴۶۵) تا سنه (۷۲۵) بطریق اختصار بیابان برده است.

در صورت تصدیق این حدس اخیر ناچار نیستیم که این کتاب را بر طبق حدس بعضی مترجم از عربی بدانیم، چنانکه بعد از این دیده خواهد شد که تاریخ سیستان در اصل بفارسی نوشته شده مگر جای بجای در احوال خلفا که احتمال ترجمه شدن در آن هست.

اینک دلایل و اماراتی که در قدمت این تألیف از خود کتاب بدست آمده:

۱) از مورخان و کتبی نقل میکنند که همه جزء قدما میباشند مانند: ابوالمؤید بلخی صاحب شاهنامه منشور و کتاب گرشاسب و عجایب البر و البحر، دیگر: بشر

مقسم صاحب کتابی هم در عجایب بحر^۱ (ص ۱-۳۵) و دیگر هلال یوسف اوقی یا آوقی صاحب کتاب فضایل سجستان (ص ۲) و فردوسی طوسی و کتابی بنام بختیارنامه^۲ و کتابی بنام اخبار سیستان و کتابی بنام بلدان و منافع آن - و از مورخان دیگر علی بن محمد طبری (ظ: النوفری . رک ص ۹ حاشیه ۳) صاحب کتاب انبیاء و عبدالله بن المقفع صاحب سیر الملوك، و ابو الفرج قدامة بن جعفر بن قدامة البغدادی صاحب کتاب خراج (ص ۱۱) و بُن دَهْشَن کبرکان از کتب معتبرستنی مزدیسنان، و محمد بن موسی الخوارزمی معاصر مأمون و صایغ بلخی یا صانع (؟) صاحب رباعیات معاصر سامانیان (ص ۳۲۴) و غیرهم که حتی از تألیفات این اشخاص هم جز قسمتی مختصر در دست نیست، و در عوض از مسعودی و طبری و بلعمی و ابوعلی مسکویه و بیهقی و گردیزی و عتبی و سلامی و اصطحزی و امثال آنان که در قرن چهارم میزیسته اند نامی و ذکری نیست و این خود دلیلی است روشن بر قدمت تألیف این کتاب که در عهد او مورخان مذکور و تواریخ آنان هنوز شهرتی بسزا نداشته، و کتب قدما متداول بوده است، و یکی از دلایل اینکه علی بن محمد طبری چنانکه در تعلیقات خود کتاب ذکر شده محمد بن جریر طبری نیست آنستکه طبری حکایت حرب یعقوب لیث را در کرمان و فارس با طوق بن المغلس و علی بن الحسین بن قریش مفصل و از قول کسانی که خود شاهد آندو جنگ در کرمان و فارس بوده اند نوشته (طبری حلقه ۳ جلد ۴ چاپ لیدن صفحه ۱۶۹۸-۱۷۰۲-۱۷۰۵) و با اینکه این دو جنگ از وقایع عمده روزگار یعقوب لیث و باصلاح از شاهکارهای او است در تاریخ سیستان این وقایع را بسی مختصر ذکر کرده است (ص ۲۱۴-۲۱۳) و نیز خبر جنگ صاعد بن مخلد و احمد بن عبدالعزیز با عمرو لیث درین تاریخ (صفحه ۲۴۲-۲۴۳-۲۴۴) با تاریخ طبری اختلافهایی دارد و هم درین تاریخ اخباریست که در طبری نیست. و ازین معنی و نظایر آن پیداست که مؤلف تاریخ

(۱) از ابوالوئید کتابی در دست داریم که موسوم است به عجایب البلدان و ظاهراً دو نسخه بیش از

این کتاب موجود نیست که یکی در نزد حقیر است.

(۲) این بختیارنامه مسلماً غیر از بختیارنامه ایست منظوم و مشهور (چاپ بمبئی) که داستان پادشاهی

را با پسر گذشته اش نقل میکند.

سیستان طبری را ندیدست، چنانکه با تاریخ زین الاخبار گردیزی و عنبی نیز اختلافاتی دارد که باید در مستدرکات این کتاب بعداً بتفصیل ذکر شود.
(۲) در صفحه ۴ میگوید:

« منجمان حکم کردند در عهد گرشاسپ که تا چهار هزار سال شمسی این شهر بماند و چون مصطفی (ص) بیرون آید اول کسانی که او را اجابت کنند مردم سیستان باشند... و اندر روزگار دین او چهار صد و چهل و چهار سال وقتها باشد و چون چهار صد و چهل و چهار سال بگذرد این شهر باز آبادان گردد بر دست شه پورکان... که [از] نزدیکان کیان بوده باشند... الخ ».

و ازین جمله پیداست که این کتاب خود در همان عهد یعنی در اواسط قرن پنجم تحریر شده است، و این جمله خدمتی است که مؤلف پیدایش زمان خود کرده است، چنانکه نظایر وضع این قبیل اخبار در متن شاهنامه ابو منصور (نامه رستم برادرش) و غیره دیده شده است و نیز با قسمت دیگری که ذکر خواهد شد این معنی بخوبی منبجز خواهد گردید.

(۳) در صفحه ۳۷۳ سطر اول گوید:

« خطبه کردن امیر طغرل محمد بن میکال ادام الله ملکه بسجستان يوم الجمعة الثامن من المحرم سنة خمس و اربعین و اربعمائه » و از جمله « ادام الله ملکه » که در هیچ عهدی ازین کتاب سابقه ندارد پیداست که مؤلف این قسمت از کتاب، خود در همان عهد میزیسته است یعنی در ۴۴۵ و این تاریخ یکسال پس از تاریخی است که در قسم (۲) بدان اشارت رفت. و باز مؤیدات دیگری هست که مطلب را بکلی روشن میسازد.

(۴) قبل ازین در صفحه ۳۵۰ سطر ۱۵-۱۶ در پایان دولت امیر خلف بن احمد گوید: « هنوز پس از آن هیچکس را ازیشان دولتی [نبوده است] و ایزد تعالی داند هر که باشد » ازین جمله نیز مدلل میشود که این قسمت از این کتاب در عصر ابوالفضل اول که معاصر با طغرل سلجوقی بوده تألیف شده است، چه در نسبنامه که بعدها مورخان برای ملوک نیمروز ترتیب داده اند آنان را بآل صفار و یعقوب پیوسته اند،

(۱) تاریخ هرات تألیف معین الدین اسفزاری نسخه خطی دانشکده معقول و منقول. واحیاء الملوك وغيره.

و پیداشاهان کیان رسانیده، و این نسب‌نامه از عصر ملك قطب‌الدین محمد متداول بوده و معین‌الدین اسفزاری صاحب تاریخ هراته معاصر ملك نظام‌الدین یحیی نسب ویرا با حذف ابوالفضل اول با بوجعفر احمدبن محمدبن خلف بن ابی‌جعفر بن لیث بن فرقد، پدر خلف بن احمد میرساند، و بدیهی است که معین‌الدین این نسب‌نامه و شجره را از خود جعل نکرده و اینکار را خود ملوک مذکور پس از یکی دو پشت که از ابوالفضل اول جد بزرگ آن سلسله گذشته ترتیب داده اند، و اگر این تاریخ در سنین ۷۲۵ که پایان قسمت ثانی کتابست تألیف شده بود و یا مطابق حدسی که از قرائت مقدمهٔ احیاء الملوك زده‌اند در عهد ملك قطب‌الدین تألیف میشد، ممکن نبود در آن باین صراحت از قطع نسل آل یعقوب و عمرو و خلف بن احمد حدیث کند، و اینهم دلیلی دیگر است که کتاب در عهد ابوالفضل نصر بن احمد ملقب بتاج‌الدین معاصر باطغرل و متوفی بسال ۴۶۵ تألیف شده و هنوز زود بوده است که نسب خود را بآل صفار برسانند.

(۵) دلیل روشنتر از همه طرز و شیوهٔ تحریر کتابست که میتوان آنرا یکی از سه کتاب قدیم شرفارسی: تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی که فعلاً معروف‌اند شمرد و بلکه چنانکه خواهیم گفت ترکیبات و لغات و اصطلاحاتی درین کتاب هست که آنرا از بیهقی و گردیزی هم کهنه‌تر مینماید.

(۶) دیگر از دلایل قدمت، نام شهرها و قصبه‌هائی است که گوئی در قرون بعد از سلاجقه و ترکتازی ترکمانان و مغول بکلی ویران شده و از آنها در کتب جغرافیائی و تاریخی متأخر مانند معجم البلدان یا تزهت القلوب یا تاریخ هراته یا احیاء الملوك و غیره اثری نیست، و از آنجمله در صفحه (۱۹۹) در مرگ طاهر بن الیث برادر یعقوب گوید: «و گور او اکنون بکرمتی است» و با انقلابات سیستان و فترات مخربهٔ آن ملك که از عهد ترکمانان ببعد موجب خرابی و انحاء اکثر قراء و قصبات سیستان گردید، بعید است که گور برادر یعقوب در کرمتی نام محلی از توابع نوقان (نوق؟) در مملکت سیستان بیاد کسی مانده باشد جز آنکه تألیف کتاب را چنانکه معتقدیم خیلی قدیم بدانیم.

(۷) دیگر در صفحه ۱۵۸ گوید: «و از آنروز تا این روز بیغداد بیش از سیستان

دخل و حمل نرسید آخر بر آن جمله اتفاق افتاد که امیرالمؤمنین رشید را خطبه همی کردند و هنوز آن خطبه بنی العباس بر جایست اما حال منقطع گشت ، ازین عبارت بخوبی معلوم است که این قسمت کتاب در زمان استقلال و قدرت امرای سیستان و قبل از ضعف شدید خاندان بنی العباس نوشته شده -- خاصه که لفظ (اما حال منقطع گشت) الحاقی بنظر میآید - و اگر مطابق او آخر کتاب بعد از واقعه هلاکوخان یا در عهد سلطان محمد خوارزمشاه تألیف شده بود ، معلوم نبود که وقعی بیغداد و فرستادن یا فرستادن حمل و خطبه کردن یا نکردن آنان گذاشته میشد ، و خود این جمله میرساند که تحریر اصل کتاب لااقل در اوایل عهد سلاجقه صورت گرفته است و همچنین از شرح مالیات و جمع و خرج سیستان و از نتیجه و تعریف آبادی ملک نیمروز و عظمت و استحکام و عمران شهر زرنگ (صفحات ۱۱ - ۲۱ - ۳۰ - ۳۱ و غیره) بدرستی قدمت کتاب مدلل میشود ، و گاهی بخاطر میرسد که شاید این کتاب چند بار تألیف شده یکی در عصر یعقوب لیث و عمرولیت و دیگر در عصر خلف بن احمد و غلبه سلطان محمود غزنوی و دیگر در عصر طغرل سلجوقی و دیگر در حدود ۷۲۵ که پایان کتابست ، زیرا بقدری از حمزة بن آذرك شاری خارجی و آل صفار و ابو جعفر احمد بن محمد حمایت میکند و آنانرا میستاید که طبعاً شخص باین خیال میافتد که در عصر ابی الفضل تاجالدین که از این کتاب بر میآید که او نسبتی بخانواده صفاریان نداشته ، چگونه مورّخی تا این اندازه از پادشاهان قدیم و متغلبان دیرین حمایت میکرده است ؟ و از عبارات هم بر میآید که اول این کتاب با واسطه و اواخرش بی تفاوت نیست ، مثلاً در ضمن شرح حال ابوالفضل تاجالدین اول ، نام روز و ماه و سال فارسی دیده میشود و قبلاً این رسم در اینکتاب بنظر نمیرسد - و نیز درجات بروج و زایجه تعیین میشود که در قسمت قبلی نیست ، مگر در آغاز غلبه سلطان محمود غزنوی بسیستان که آنهم در حاشیه کتاب درجه طالع را نوشته است نه در متن و معلوم میدارد که بعد الحاق شده است (صفحه ۳۵۳) ولی از آن پس در متن کتات درجات طوابع ذکر میشود (صفحه ۳۸۰ - ۳۸۲) و اگر خواننده دقیق شود نکات دقیق دیگری هم در تائید اینمعنی بدست خواهد آورد .

(۱) فقط در صفحه ۶۰ - ۶۱ در ولادت حضرت رسول از کتاب ابوموسی خوارزمی یکبار زایجه نقل شده است .

۸) اما فرق بین آخر کتاب یعنی از مرگ ابوالفضل (صفحه ۳۸۳) بعد بقدری آشکارست که گویا شرح آن از قبیل توضیح و اضحات شمرده شود و روشنترین آنهمه قطع شدن مطلب تاریخ است در صفحه (۳۸۲) در آخر داستان ابوالفضل و افتادن ۱۷ سال از تاریخ مذکور، چه این قسمت ابردرحوالی سنه ۴۴۸ است و مرگ ابوالفضل در ۴۶۵، و در آن هنگام او در میان امرای سلجوقی بسختی گیر کرده بود و ازدورویه میانه موسی بیغو و داود چغری که با هم خلاف داشتند در مانده و شاید دچار حبس و تبعید و امثال ذلك شده و تاریخ آخر عمرش ناتمام مانده است - و از قضا در هیچ تاریخی این قسمت از تاریخ سیستان و رقابت میان امرای سلجوقی و نام ابوالفضل نصر بن احمد و ابونصر برادرش و روابط آنان با غزنویان و سلجوقیان دیده نمیشود که شخص بدانند که از این تاریخ بعد چه بسر ابوالفضل مذکور آمده است^۱ و اتفاقاً احياء الملوك هم نام وی و جریانهای تاریخی مذکور در فوق را ندارد، و خود این هم دلیلی است که ملك حسين و مورخین قبل از او این تاریخ را در دست نداشته‌اند و اگر هم آنرا دیده‌اند جزواتی از آغاز کتاب بوده است و الا دلیلی نداشت که قصه ابوالفضل اول را مسکوت بگذارند؟ و بالاخره بعد از مرگ ابوالفضل جملات کتاب هم از حیث لغت و ترکیب و هم از حیث سیاق تاریخی یکباره عوض میشود، و جملات مصدری بجای تفصیل مرتب پیش می‌آید و این جمله‌ها متوالی و متتابع میشود و در ضمن آنها گاهی بیست و دو و گاهی شانزده و گاهی یازده سال از متن تاریخ گم میشود (ص ۳۹۱-۳۹۲) و باز در صفحه (۴۰۹) تاریخ بسیاقت طبیعی خود از حیث رویه نه از حیث انشاء عود کرده و کتاب در صفحه (۴۱۵) ختم میگردد.

از جمله اختلافات فاحش و آشکار عبارتی، در صفحه ۴۱۲ سطر ۱۴-۱۶

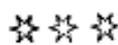
گوید: « ملك معظم نصير الحق والدين چون این سخن استماع کرد اثر غضب در بشره او متمکن گشت و آتش غیرت بالا گرفت .. الى آخر » که کاملاً شبیه عبارات همان عصر

(۱) تا آنجا که حقیر دیده در تواریخ دو ابوالفضل را که اولی نصر بن احمد و دومی نصر ابن خلف بن نصر بن احمد و هر دو ملقب بتاج الدین بوده اند یکی شمرده و ذکر نخستین را از بین برده اند - ابوالفضل دوم مدوح عثمان مختاری و معزی و عبدالواسع جبلی است .

است و با شیوه قسمت اول کتاب زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ و باز در صفحه ۴۰۰ گوید:

« و مراجعت کردن بجانب ولایت خود بخوشدلی تمام » که لفظ مراجعت و خوشدلی و ترکیب جمله هیچ شباهت با قسم اول ندارد؛ همچنین در همان صفحه جمله (امرای کبار) و در صفحه ۴۰۵ (نسل چنگیز خان) و در صفحه ۴۱۲ لغت (نوکر) که لغتی مغولی است، و لفظ (گوشانه) بمعنی (کوشه) در همان صفحه، درین کتاب سابقه نداشته و بار اولست که نوشته میشود؛ و دیگر در صفحه ۴۱۳ - ۴۱۱ - ۴۱۰ عبارت عجیب و غریب ذیل: « و ایشان را هزیمت داد و منهزم گردانید! » مکرر شده و چگونه توان گفت که نویسنده موجز نویس قسم اول کتاب مرتکب چنین سهو و خطائی شده و بعد از عبارت (هزیمت داد) عبارت (منهزم گردانید!) را با این زشتی و رکاکت تکرار نماید؟

هلم جراً لفظ (محاربت) و لغت (فشدن و پشردن) بجای محصور ساختن و در حصار گرفتن (ص ۳۸۳ - ۳۸۹) و لغت (در بندان) بجای حصار گرفتن یا حصار داشتن که مصطلح قسمت قبلی است بکلی تازه و با سیاق باقی کتاب متفاوتست؛ و نیز « حربی رفت آنجا در معنی حرب بدر » (صفحه ۳۸۸) که اگر چه عبارت محکم است ولی استعمال (در معنی) بجای یکی از ادات تشبیه در این کتاب بکلی تازه است و پیدا است که از قلم نویسنده تازه تری تراوش کرده است - و جمله های دیگر از قبیل (شفقت پدر فرزندی) و (جنگ آغاز کرد) و (در مانده شدند) و (تحت تصرف) و (اتفاق مقام افتاد) و (چون مردم آن قصبه از وصول مبارک او خبر یافتند در حال و ساعت استقبال کرده پیش آمدند) و (مردمان آن ولایت بدو مستظهر و شادان میبودند) و (عهد و میثاق) و (اورا خلاص کرد و پیش خود طلبید و بانواع تربیت مخصوص گردانید) و (یکسال در آن بیماری حلیف فراش بماند) و (استماع) و (تفویض داشت) و امثال ذلك دلایل فراوانی است بر مدعای ما که ذکر آنهمه موجب تفصیل خواهد بود و از همه مهمتر کلمه (در) و (اندر) است که شرحش بیاید.



اما در اینکه این کتاب از عربی بفارسی ترجمه شده است یا در اصل بفارسی نوشته شده و از کتب عربی استفاده کرده است. بنظر حقیر تشخیص این معنی چندان آسان

نیست، خاصه در نوشته قدما، زیرا میدانیم که نثر فارسی غالباً تقلید از نثر عربی است و قدیمترین کتبی که بفارسی دیده میشود و همانها مؤسس و سرمشق نثر نویسی برای آیندگان شده است از زبان عربی بفارسی ترجمه گردیده، و ازینرو توان گفت که شیوه نثر فارسی در يك حدی همان شیوه نثر عربی است، پس در صورتیکه نویسنده یا مترجم آشنا با اصول نویسندگی بوده باشد مشکلت تمیز داد که نوشته اش بالا صاله بفارسی تحریر یافته یا از عربی ترجمه شده است. معذک بدلایلی که ذکر آنهمه تفصیلی خواهد داشت بنظر میرسد که اینکتاب در اصل بفارسی تحریر شده و گاهی هم از کتب عربی مطالبی ترجمه گردیده است. مثلاً مطالبی که از کتاب گرشاسب ابوالمؤید نقل کرده و حدیث کرکوی و حدیث فردوسی، شکی نیست که از فارسی نقل شده ولیکن ترجمه حال حضرت رسول و اسلاف وی و حال خلفای اسلامی جای بجای از عربی نقل گردیده. باز داستان حمزه و صفاریان تا آخر کتاب بیارسی بوده است. معذک در میان همان قسمتهائی که در آخر کتاب یا حشو کتاب مسلمست که بفارسی تحریر شده باز ترکیباتی است در جمله بندی که کاملاً شبیه بعربی است، از قبیل اینکه گاهی افعال را در ابتدای جمله میآورد و گاه در وسط جمله و بجای آنکه بقاعده زبان فارسی افعال را در اواخر جمله ذکر کند جمله را با اسم ختم مینماید مانند: « احمد بن محمد بن جعفر را المستعین بالله نام بود و هم بدین تاریخ نشست که فرمان یافت پدر، (ص ۲۰۳) و معلومست که این جمله که شرح حال المستعین بالله است نقل از عربی است، اما آنجا که معلومست از یادداشتهای فارسی نقل شده جمالات بصیاغ فارسی نوشته میشود مانند: « تا هزار مرد بیکراه بیامدند و یعقوب مهتران ایشان را خلعت داد و نیکوئی گفت که از شما هر که سرهنگ است امیرکنم و هر که يك سوار است سرهنگ کنم و هر چه پیاده است شمارا سوار کنم و هر چه پس از آن هنر بینم جاه و قدر افزایم پس آنمردم با او آرام گرفتند، (ص ۲۰۵) و آنجا که گوید: « سوی عمار خارجی کس فرستاد و بگفت که شما این شغل که همی بسر بردید بدان بود که حمزه بن عبدالله هیچ مردم سکزی را نیاززد... اگر باید که سلامت یابی امیرالمؤمنینی از سردورکن و بر خیز دست با ما یکی کن که ما باعتقاد نیکو برخاستیم که سیستان نیز فرا کس ندهیم و بولایت اندر فزائیم آنچه توانیم، (ص ۲۰۳) از این

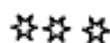
دوسه نمونه و از ترکیباتی فارسی مانند (بزرگی یعقوب پیدا گشتن گرفتن) و غیره مدعای ما روشن میشود. و بالاخره با آنچه ذکر شد نمیتوان حکم کرد که این کتاب از عربی بفارسی بتمامه ترجمه شده و احوط آنست که چنانکه اکنون بفارسی است آنرا هم از اصل فارسی بدانیم.

اختصاصات این کتاب در انشاء و نحو و صرف بسیار است که شرح همه آنها بطول میانجامد و بدلا یلی ناچاریم کتاب را بحجم زیاد مبتلا نسازیم لذا باختصار اشاره میکنیم که قواعد انشاء و دستور این کتاب با قدیمترین کتب فارسی که بنظر رسیده از قبیل نثر بلعمی در ترجمه تاریخ طبری (بین ۳۵۰ - ۳۶۰) و حدود العالم (۳۷۲) شباهت نام دارد.

اولاً - در سادگی و ایجاز منحصر بفرد است و از استعمال مترادفات که عمده شیوه مترسلان فارسی است برکنار است، در کوتاهی جملها بهیچیک از کتب فارسی شباهت ندارد و درین صنعت شیرین و لطیف منفرد است، و بعدی در نیاروردن کلمات مترادف و مکرر و ایراد جملات کوتاه سعی داشته که هر گاه بقاعده نقطه گذاری امروز جملها از هم تفکیک نمیشد بنا بعادتیکه خوانندگان در این قبیل کتابها از حیث درازی جملهها دارند، خواندن آن بدرستی برای مردم نا آشنا دشوار مینمود. سجع هیچ ندارد و کوئی با این صنعت که نوعی از شاعریت و ربطی به نثر ندارد آشنا نبوده است.

ثانیاً - در استعمال کلمات عربی مقصد است و بیشتر کلمات فارسی استعمال میکند و گاه میشود که در یکی دو جمله غیر از اسامی خاص یا تواریخ يك کلمه عربی یافت نمیشود و در هر صفحه که باز کنید ازین جملههای تمام فارسی که بدون تکلف و بسوق طبع نوشته شده مکرر خواهید یافت منجمله در صفحه ۱۶۰ که اتفاقاً باز شد مینویسد: «باز حمزه برفت، سوی خراسان شد، چون دانست که اینجا هنوز بر آن گروه بر نیاید، و عیسی بن علی بر اثر وی با سپاه برفت روز پنجشنبه... و اندرین میان عیسی اینجا دوازده روز بود، و حمزه به نسا بور شد و عیسی بر اثر او، و بدر نیشابور فرام رسیدند و حربی صعب کردند و حمزه باز گشت، بیستان آمد، و عیسی بنشابور نزدیک پدر بود» ثالثاً - اگر لغات عربی استعمال کرده همانهایی بوده است که گویا در کلمات مردم

عصر داخل بوده و اتفاقاً غالب آن لغات را بلعمی هم استعمال کرده است، از قبیل استعمال (حرب) عموماً بجای جنگ و (صعب) عوض سخت و (عظیم) و (هول) و (قوت) و (هزیمت) بجای بزرگویم یا بیمناک و نیرو و گریز - یا استعمال کلمات دولتی عربی مانند: عامل، خراج، سلطان (بمعنی دولت)، وفد، جبايت، قضاوت، مستحسب، خطبه، جابی، ناحیت، ولایت، دخل، شحنة، امیر شرط، امیر حرس، قصه، مصادره، جریده، مظالم، و بسی نظایر و امثال این لغتها که بوسیله حکمرانان عرب در ضمن اداره کردن مملکت بجای مانده و نیز گاهی دیده شده که همان تشکیلات کلمات فارسی را از تشکیلات قدیم ایران اخذ کرده و در ضمن تشکیلات خود بکار بسته و درین کتب داخل شده است، مانند جهبذ و بندار و دفتر و دیوان و جامگی و برید و راهدان و رهدار و بدرقه و امثال اینها و بدیهی است که در عصر این کتاب رسمیت بالغات عربی بوده و بهمان سبب در تمام کتب فارسی قدیم این قبیل لغات عربی در عبارات زیاد دیده میشود - ولی چه در سایر کتب قدیم و چه درین کتاب از لغات متداول رسمی عربی که بگذریم دیگر همه کلمات یا بیشتر آنها بفارسیست .
رابعاً - از حیث لغات غریب فارسی هم از روش این کتاب پیداست که حتی الامکان سعی داشته است از آن لغات احتراز جوید، چه بسیاری لغات فارسی است که در شعر میبینیم ولی در این کتاب نمیبینیم، و ازینرو میتوان پنداشت که نویسندگان کتب تاریخی در قدیم الایام سعی بوده اند که چنان بنویسند که همه مردم بتوانند خواند و دانست، و از درج لغات مشکل و وحشی خودداری داشته اند، لذا هر گاه ازین جنس لغتی در این کتب بنظر رسد باید گفت که آن لغت در زمان خود یکی از لغات متبادر بذهن و معمولی عصر بوده است، و اتفاقاً چنین لغاتی درین کتاب زیاد نیست و بالنسبه بترکیب کلمات و قواعد صرف و نحو و اصطلاحات قدیمی که در آن دیده میشود لغت وحشی و کهنه در آن کمتر است .



اما در چگونگی لغات و قواعد نحو و صرف :
درین کتاب اینگونه اختصاصات بسیار است چنانکه تمام کتب فارسی قدیمی نیز اختصاصاتی دارند و اگر بخواهیم همه آن اختصاصات و استعمالات را ضبط کنیم خود

تألیفی دیگر خواهد بود، ازینرو منباب نمونه بذکر چند فقره از آنها اکتفا مینمائیم.

(۱) لغات و اصطلاحات :

آنک : بمعنی آنگاه و آنجای که قرینۀ اینک است و در اشعار قدیم دیده میشود ، مثال : « آنک نام اسرائیل بر یعقوب نهادند » ص ۴۷

خطاب یا غیاب ، مفرد یا جمع ، که از مختصات شعر است مثال : « یعقوب گفت به فرزندان اینت بزرگ شرف مصطفی که نبود مگر اندر عربیات طاهرات » ص ۴۷

بخشش : بمعنی بخش و تقسیم ، مثال : « ساعات روز را بخشش کرده بود » ص ۳۱۵ .

بخشیدن : بمعنی قسمت و بخش کردن مثال : « سی روز مایگان بخشیده بود ، هر روز کاری را » ص ۲۶۷

بدست کردن : بمعنی بدست آوردن مکرر و از آنجمله : ص ۱۷۵

بدست او کردند : یعنی بر دست او دادند مثال : « تا صلح فرو آمدند و قلعه بر دست امیر بهاء الدوله کردند » ص ۳۸۸ .

بر : بمعنی (با) بسیار در ینکتاب آمده و اینمعنی را حقیر جای دیگر ندیده ام منجمله مثال : « و اندر یکروز حجّاج علامت خویش بر هفتاد مرد کرد » ص ۱۹ « و باتاجر بر شنکلیان یکی بود » ص ۳۶۵ .

برابر : بمعنی متفق و بالاتفاق مثال : « و یاران حسین علی همه برابر دست بتیر انداختن بردند » ص ۲۹۱

آویختن بردن : بمعنی مقابلهت و مقاتلهت و بخصم در آویختن ، و این هم اصطلاحی شعر است ، مثال : « و مردمان قوقه چند بار باوی آویختن بردند و بسیار اسب . . و کالای از آن وی بیردند » ص ۳۷۶

اشکرا : بجای (آشکارا) مثال : « اینجا بیرون آمد و اشکرا شد » ص ۱۵۶

اگر ، بمعنی (یا) و اینمعنی هم در شعر فردوسی و انوری و در ترجمۀ بلعمی زیاد دیده میشود .

انگیزش : بمعنی تحریک و ترغیب ص ۳۰۲

او کند ، بجای افکند ، مثال : « و خطبۀ آل عمرو باو کنند و مفرد خطبه کردند بنام محمود » ص ۳۵۱

ایما : بجای (ما) بموازنۀ (ایشان) مثال : « تانه ایما ماند و نه ایشان » ص ۲۸۵ .

اینست : بمعنی (این است) مطلقا در مورد

جدا کنند، ص ۴۰۴
تهل، بمعنی تل، ص ۹۲
تیزگونه، سوداوی و عصبی و تندخوی.
مثال: «او را برادرزاده بود برنا و تیز
گونه» ص ۲۹۷
چشم بینش، بمعنی سرشناس و معروف
مثال: «و خادمان دیوان... و هر
چشم بینشی را هر چند که بودندی بهر
شهر که بودندی» ص ۳۲
چشم دیدی، بمعنی ریاکاری، مثال:
«نادان مردمان او است که پرستش بزدان
چشم دیدی را کند» ص ۱۰۶
چشم زدگی، بمعنی چشم زخم که
عربی آن *عین الکمالست*، مثال: «تا
روزگار برآمد و چشم زدگی رسید» ص ۳۴۶
جل، بمعنی لفافه و پوشش طفل، ص ۶۲
جوب، مکرر بجای جوی،
چند، بمعنی اندازه و حجم، مثال:
«و عمرو معتضد را اشتری دو کوهان
فرستاده بود چند ماده پیلی بزرگ»
ص ۲۶۱
چند، بمعنی چندانکه یا همینکه، مثال:
«چند عهد بدو رسید شهر را ضبط کرد»
ص ۱۸۴
چه، بجای چون و چو مکرر بر مکرر

بشردن، بمعنی فشردن و محصور ساختن
مثال: «آمدن امیر طاهر و امیر بو العباس
را در حصار بشردن» ص ۳۸۳
بلاغت، بمعنی بلوغ مثال: «چه شیث بعد
بلاغت رسید» ص ۴۱
بیرون گذاشتن، بمعنی آزاد ساختن
در مقابل باز داشتن و حبس کردن...
ص ۳۷۷
بیش، بمعنی: دیگر و پس و ازین پس و
بیش ازین و هرگز مثال معنی اخیر:
«باز روزی رفت که تابوت بگشاید گشاده
نگشت و از هوا آواز آمد که بیش این
تابوت بدست تو نگشاید» ص ۴۶
بیران، بمعنی ویران،
پرن، بمعنی مزر و پل که سدهای خاکی
و دستی باشد ص ۳۳
پول، بجای پل که در لغت پهلوی
پهل است، و اسدی گفته «چوپولی
است زی آنجهان اینجهان...»
پوست، بمعنی نیام شمشیر. مثال:
«شمشیر بیوست کردم» ص ۶۳
پیش، بجای مسدود و بسته ص ۲۸۲
پیش، بجای (از پیش) ص ۳۴۹
تجن، بمعنی نهری که از رود بزرگ

دیگر، بمعنی ثانی و مانند، مثال: «مرا
 دختر بست که امروز تا شرق و غرب او را
 دیگر نیست، ص ۵۲

دیوال، بجای دیوار، ص ۳۸۴

براستی، بمعنی در حق و درباره،
 (ص ۳۳۱) و این لفظ در بیهقی دیده
 شده است.

راست گشتن و راست کردن، بمعنی
 عدیده منجمله اول بمعنی التیام جستن و
 دوم بمعنی ترمیم کردن، (ص ۶۷ -
 ۳۵۵)

روز بر آمد، بجای طلوع آفتاب،
 ص ۳۸۸

روزمایگان، بمعنی تقویم و شمار روز
 و ماه، ص ۲۶۷

زبر سون، بمعنی (زبر سوی) یعنی
 طرف بالا، ص ۱۴

زفرین، بمعنی زولفین در، ص ۲۶۹

زورین، بمعنی (زبرین) ص ۳۸۴ -
 ۳۷۸

ساخته و ساختن و ساخت، بمعنی
 عدیده و گوناگون که از اختصاصات این
 لغتست و از آنجمله ساخته بمعنی ملایم
 و حلیم و آرام و ساخته تر بمعنی موافقت
 مثال: «مردی ساخته بود بی تعصب و بر
 خوارج (بر بمعنی با) ساخته بود و

مثال: «چه شیث بحد بلاغت رسید...
 چه انوش بزرگ شد، ص ۴۱

حدثنا و اخبارنا، مضاف به عدد بمعنی
 آنچه عرب (معنن) گوید، مثال: «و
 بدو روایت حدثنا و اخبارنا... گوید
 تا بکعب الأخبار، ص ۳۸

خانه خیز، بمعنی خانه کوچ، مثال:
 «فرو آوردن رعایا و خانه خیز بردن ایشان
 را بقهستان، ص ۴۰۶

خجاره، بمعنی اندک، مثال: «بفروخت
 بیانزده هزار دینار که بستند در مدتی
 خجاره، ص ۳۸۹

خداونده، در مورد مؤنث، مثال:
 «و هدیهها فرستادندی خداونده آنرا،
 ص ۵۳

در بندهان، بمعنی حصار داری، ص ۳۹۵

در پیش کردن، بمعنی در چفت کردن،
 ص ۲۸۲

در سخت کردن، بمعنی در چفت کردن
 و مسدود ساختن، ص ۳۷۹

دست کردن و پیش کردن، بمعنی
 و داشتن کسی بکاری، ص ۷۶

دست میان، بمعنی غلاف و کمر شمشیر
 (ظاهراً) ص ۲۲۲

کرده، ص ۴۷
فرو نهادن، پیمان بستن، مکرر (ص
(۳۳۸)
فریشته، بجای فرشته مکرر،
فشته، بجای پشته، ص ۴۰۱
کارک، مصغر کار، مثال: «تا کارک
خویش ساخته کنم» ص ۶۸
کانا، معنی نادان ضد دانا، مثال:
«خویشتن کانا ساخته بود، چیز هائی
کرد که مردمان از آن بخندیدند»
ص ۲۶۹
کند آن، بجای کنده آن یا کندایان،
بمعنی کاهنان یا عقلا، ص ۵۰
کمتری، بجای کمترین و بیشتری بجای
بیشترین مکرر،
کوش، در حال اضافه بمعنی سعی،
مثال: «و بیخردان شب و روز کوش
خورش و شکم خویش گرفته بودند»
ص ۲۷۷
کوشه، بجای (کوشک) مکرر، (ص
۳۲۶ - ۳۳۸ - ۳۸۳)
گرم، بمعنی بال و برز یا بمعنی کردن
و سینه، مثال: «و بگرم رستم دستان
بر آمد و عالم همه از او رنگ گرفت»
ص ۳۴۵
گوشانه، بمعنی گوشه و کنار، مثال:

طریق سلامت گرفته، ص ۱۹۱
سریکی کردن، بمعنی متحد شدن.
مکرر
سیوک سایه، بمعنی پناه و امن. (ص
(۳۴۳)
شهر راندن و مملکت راندن، بمعنی
ملکداری و کشور مداری و کامروائی،
ص ۴۵
شهر ایران، و ایرانشهر، بمعنی
مملکت ایران، و این اصطلاح در بلعمی
و شاهنامه مستعمل است.
علت آوردن، عذر خواستن و تعلل
ورزیدن، (ص ۲۸۴)
فته گشتن، بجای عاشق شدن، (ص
(۵۷)
فرا سر، یعنی بالای سر، مثال: «فرا
سر پدر بنشست گریان» ص ۴۸
فرو شدن، بمعنی فرود آمدن. مثال:
«و امیر بهاء الدوله و امیر ابوالفضل
بدو فرو شدند» ص ۳۹۰
فرو شدن، بمعنی نابود شدن، مثال:
«این دربندان هشتماه بماند و قریب
پانصد مرد فرو شد» ص ۴۱۴
فرو کرده، بمعنی خاموش، مثال:
«چون اندر شدی چراغها دیدی فرو

نژاده ، بمعنی نسل و نژاد . مثال :
« مهلب پیش آمد براسبی ابلق از نژاده
پدر خویش بر نشسته » ص ۸۷

نگاهداشتن ، بمعنی دیدبانی و رعایت
و مواظبت و احتیاط . از آنجمله مثال :
« نگاهدارید تا هیچکس را نکشید و خون
از سرنبارد » ص ۳۷۴

نگرش و بی نگرش ، بمعنی ملاحظه
و رعایت و دقت ، مکرر . صفحات (۱۰۳
۲۰۹ - ۲۳۸ - ۲۶۴) و غیره .

وسعت ، بمعنی امر و زی مکنیت و تمول .
یاد او گیریم ، یعنی بیاد او شراب
خوریم ، مثال : « باری یاد او گیریم »
و همه مهتران خراسان حاضر بودند
یادوی گرفت و بخورد » ص ۳۱۶

یارگمی ، بمعنی یازائی مکرر بر مکرر
منجمله ص ۱۷۰

یانه ، بجای اگر نه و الا ، مثال : « اگر
خود باز گردد یا نه هلاک شود » ص ۱۳
و « گفتمی که ایزد تعالی ناصر دین محمد
است یا نه ما را چه یازگی بودی که این
کردی » ص ۱۷۰

و افعالی بمعانی مختلف چون :
افتاد ، بمعنی عمل آمد ، مثال : تا آنجا
چندانی ترنجبین افتاد (ص ۳۴۷)
و غیره .

« اگر مرا هزیمت دادند ترك از سیستان
گیرم و بهمان گوشانه راضی شوم »
ص ۴۱۲

گونه ، در ترکیبات مختلف ، چون
صلح گونه ، سست گونه ، آشفته گونه ،
شوریده گونه و غیره مکرر .

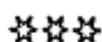
هرگمی ، مرادف با قحطی بمعنی مرگ
و میر و بلای آسمانی (ص ۱۸۶) و
این لغت در پهلوی مستعمل بوده و اسدی
طوسی هم دارد :

« بمرگی رسیدند از زندگی »

موجود آمدن و آوردن ، بمعنی
بوجود آمدن و آوردن ، مثال : « و
عبدالله از او موجود آمد » ص ۵۷ و
آن سال که رسول الله موجود آمد » ص
۵۹ « و روح اندر و موجود آورد »
ص ۴۰

نایبوسان ، یعنی من غیر انتظار و بی
سابقه مثال : « چون نزد یکان شهر بر رسید
نایبوسان با نصر جوینی را بکشت »
ص ۲۹۹

نزدیکان ، بمعنی نزدیکها مکرر . مثال ،
« چون ابرهه بیامد تا نزدیکان حرم »
ص ۵۴ و ص ۲۹۹ و غیره .



یکی دیگر از اختصاصات لغوی اینکتاب تمام آوردن بعضی افعال واسامی است مانند: **اشتر**، بجای **شتر اسپرد**، بجای **سپرد**، **استاند**، بجای **ستاند**، **اشنید**، بجای **شنید**، **اشکم**، بجای **شکم** و **امیر آب** و **اوی** و **بیای** و **بگوی** و **غیره**؛ و گاهی هم اختصار هائی دارد، در افعال مانند: **بیستانید**، بجای **باستانانید**؛ و در حروف مانند **تخفیف (از) به (ز)** چون **زانچه**، **زانجا**، **زینجا**، **زو**، **زین**، **زبس**، **زیس** و **غیره**، و گاهی در اسامی و کنی مانند: **ملیکه**، **جبریل**، **اسحق**، **اسمعیل**، **بوانقسم**، **بوالحرث**، **بسحق**، و نیز غالباً **(ابو)** را که علامت کنیه است **(بو)** یا **(با)** یا **(بل)** ضبط میکنند و گاهی اعراب آنرا هم رعایت نمینماید.

دیگر، استعمال کلمه **(تا)** مکرر و بمعانی عدیده مانند **(تا این بود)** یعنی **(پس چون این کار واقع شد)** و **(جهد کن تا کسی بیاید و ترا بستاند تا مرا عذر نباشد و تا زبان ندارد)** ص ۲۶۱ و **(میدیدم تا شکم او پاره کرد و ندانم تا نیز چه کرد)** ص ۶۷. دیگر تکرار کلمه **(باز)** گاهی بجای **فاء ابتدائی عربی** که بعضی پارسی نویسان در ترجمه **(پس)** بجای آن مینوشتند، و گاهی عوض **واو عطف عربی** که بر سر جمله عطف شده در میآید، و وقتی بمعنی **(به)** بر سر اسماء مانند **(باز خراسان شد - او را باز هراة فرستادند - باز جای و خرد آمدند - باز ایشان رسید)** که معنای آن **بخراسان و بهراة و بجای و خرد و ایشان است**، و چنین میدانم که این حرف **(باز)** در مواردی باینمعنی رواست استعمال شود که در رسیدن فاعل بمقصد نوعی از اعاده و بازگشت مضمرباشد و معنای آن در حقیقت چنین باشد که: **(باز بخراسان شد - و باز دو باره او را بهراة فرستادند - و باز بجای نخست و خرد خود باز آمدند - و باز ایشان رسید)** و **غیره**، و **احیاناً** در اینکتاب هم این مراعات شده، و میتوان گفت که از مد نظر **ابجاز (با)** را حذف کرده و بحرف **(باز)** اکتفا نموده است.

و از اصطلاحات قدیم **یک اصطلاح** را که در بلعمی و بیهقی و غیره دیده میشود ندارد و آن **باء تأکید** است که بر سر فعل نفی و نهی و جحد در آورده و آنرا **مؤ کد** میساخته اند مانند: **بنکنم - بندیدم - بمکن - بنرفت - و در اینکتاب این اصطلاح که تا قرن هفتم هم در کتب باقیست دیده نمیشود. ولی این بباء در سایر موارد این کتاب مکرر استعمال شده است.**

دیگر کلمه (فرا) را زیاد ترکیب ساخته است مانند: فراسر، بمعنی بالاسر-فرا روی، بمعنی بروی- فراوی، بمعنی بسوی وی- فراملیکه گفت، یعنی بملائکه گفت- فراهم رسیدند، یعنی بهم برخوردند- فرامن ده یعنی بمن ده- فراماده و فرا اوده- فرا رفت- فرا رسید- فرا جای شد- فرا آمد- فرادید- فرانشست- فرادید آورد- فرا دید آمد- فرا گفت- فرا گرفت و غیره.

دیگر نوشتن و مشتقات آنرا که مراد نویسندگی است، همه جا (نشتن) یا باء آورده مگر در فعل امر که (نویسی) با واو ضبط نموده و بمعنی (پیچیده) را هم بواو آورده است.

دیگر (نیز) را گاهی بمعنای (دیگر) آورده است: «غلام گفت دینار نیز اندر خزینه نماند» ص ۱۴۶ و «ندانم تا نیز چه کرد» ص ۶۷ و (پیش) را گاه بجای از پیش آورده: «امیر خلف دانست که محنت رسیدست که پیش فرزند همی باید گریخت» ص ۳۴۹

دیگر کلمه (اندر) بسیار در عبارات بکار میبرد و درین شیوه بترجمه بلعمی بی شباهت نیست، مانند: «واز همه خویشان را اندر حل کرد» یعنی بجل کرد؛ و چون: (حمله اندر آورد) و (اندر دید) و غیره لیکن در ترجمه بلعمی این اندازه مورد استعمال ندارد. و گاه از استعمال این کلمه دقت نویسنده در حسن ادای معنی بظهور میرسد چنانکه درین مثال: «امیر حسین بیامد بلب هیرمند و آب سیل آمده بود، سپاه اندر آب بگذاشت» (ص ۳۳۵) که ظاهر ابایستی گفته باشد: سپاه از آب یا بر آب بگذاشت، ولی نظریات آنکه گوید سیل آمده بود مثل آنستکه در گذرانیدن سپاه نوعی اغراق آورده که گذاره کردن سپاه را از اندرون سیلاب که صحرائی را فرو گرفته است مجسم سازد، و لطف اینمعنی برارباب دقت پوشیده نیست، سوای این دقیق میتوان گفت در آوردن این کلمه و تکرارش تا حدی افراط کرده است. مثال: «اندر افکندند بسرای قصر اندر» ص ۲۷۲ و «و خبر اندر رسید» ص ۲۹۳ و «اندر دید» و «اندر شهر اندر» و «بخواب اندر دید» و «بدان اندر» و «بدین اندر» و غیره. و از عجایب آنکه درین کتاب تا صفحه ۳۸۲ که قسمت اول تألیف است لفظ (در) بهیچوجه بنظر حقیر نرسیده است، ولی از صفحه ۳۸۳ بعد که گفتیم کسی دیگر تألیف کرده است، کلمه (در) گاه گاه دیده میشود مانند: «و امیر بو العباس

را در حصار درق بشردن « و نشستن امیر بو العباس در شارستان و امیری گرفتن »
۳۸۴ و امثال اینها و تا آخر کتاب در هر سطر کلمه (در) دیده میشود، لکن در قسمت
اولی چنانکه اشاره شد کلمه (در) بنظر حقیر نرسیده و همه جا (اندر) آمده است.
دیگر کلمه (را) که از علائم مفعول مطلق و مفعول له و احياناً بمعنی (برای) و معانی
دیگر هم استعمال میشده است، نیز زیاد استعمال میکند. منجمله گاهی در مورد
يك مفعول دوبار در يك جمله استعمال شده چون: «وروشك را دختر او را بزنی کرد»
ص ۱۰ و باز: «تابوت ابن عم خویش را یعقوب را ده»^۲ ص ۴۶ که گویا برای عدم
التباس و تاکید این علامت تکرار شده است. و گاه بدون ضرورت این علامت را بکار برده
مانند: «یعقوب گفت بفرزندان اسحق دادی؟ گفت نه بالأعرابیه الجرهمیه غاضره را»
ص ۴۷ و «الا هیچ چیز دیگر گذاشته نبود بعمد را» ص ۳۳۹. و گاه بمعنی (برای)
آمده همچون: «غرض بزرگی مصطفی را بود و دین اسلام را» ص ۷۱. و احياناً يك
مفعول را بعنوان صفت و موصوف چنانکه اشاره شد و یا بعنوان نعت و منعت یا توضیح
و تکمیل معنی بدو قسمت نموده و دوبار علامت مفعول را استعمال کرده چون: «پسر
خویش را با سپاهی بسیار مفضل را بسیستان فرستاد» ص ۱۱۶ و این جمله تقلید عربیست،
و از قضا مفعولها تیکه بفارسی با کلمه (مر) همراه است و بعضی نویسندگان خراسان مانند
ناصر و خسرو در (زاد المسافر) آنرا زیاد بکار بسته اند درین کتاب بسیار کم است.

دیگر کلمه (الا) را گاهی مکرراً استعمال کرده است چون: «هیچکس نتوانست
آنرا ستدن الا تا بدادند» ص ۱۱ و «امیر خلف اندر حصار هیچ علفه نگذاشته بود الا
حصاری بود خالی از همه چیزی را الا فرشی دست فرو کرده بودند اندر صفة قلعه ارک»
الا هیچ چیز دیگر گذاشته نبود بعمد را» ص ۳۳۹

دیگر (بر او) و (بر آن) بمعنی در آنجا و در آن و (به) در مورد (با) مثال هر دو:
«برخواست و بکابل شد و برو گاه گاه بزنبیل جنگ کردی» ص ۱۱۴

(۱) در متن کتاب راه اولی را کاتب نسخه که برای چاپ مینوشت حذف کرده و چون در دو سه
جزو آغاز کتاب از مراجعه باصل نسخه غفلت شده و بمراجعه مسوده اکتفا رفت دو سه غلط ازین قبیل
روی داد که در غلطگیری آخر کتاب اشاره شده است.

(۲) اینجا هم مانند ققره اول حرف (را) در متن حذف شده است.

۲ - ضمائر و جمعها

در ضمائر و جمعها هم اختصاصاتی درینکتاب هست که تا حدی تازگی دارد . منجمله گاهی ضمیر جمع را مفرد آورده است مثال : « همه پیلان ابرهه را سجده کردی و آن يك پیل نکردی » ص ۵۵ - و نیز « نامه کرد که مردی کاری فرست با سپاهی که خوارج اینجا بسیار گشت » ص ۱۱۳ . و « چیزهایی کرد که مردمان بخندیدی » ص ۲۶۹ .

و گاه ضمیر نکره را معرفه آورده چون : « نادان مردمان اویست که دوستی بروی افتعال کند » ص ۱۰۶

و گاه در مورد غیر ذوی العقول ضمیر ذوی العقول آورده مانند : « و بدان کوشك شد که او را همی بنا کردند و بر بام او شد و شراب خورد » ص ۱۴۶ .

و گاه بجای ضمیر متکلم وحده در افعال انشائی یا مطیعی ضمیر مفرد مفایب آورده است و این مکرر است چون : « و سلطان محمود سبکتکین اندر مجلس خویش این حکایت از امیر طاهر بوعلی بر گرفتگی و گفتی مرا بایستی که او را زنده بدیدی » (ص ۳۳۳) دیگر : « و همه روز ما کان متأسف بود که [کاشکی] من طاهر را بدیدی تا خدمتی کردمی » ص ۳۳۱

و گاه بجای ضمیر متکلم مع الغیر ضمیر مفرد مفایب آورده چون : « گفت همه نعمتی ما را هست اما بایستی که امیر با جعفر را بدیدی » ص ۳۱۶ و این نوع ضمائر درینکتاب مکرر آمده است .

و گاه در جمله از ضمیر غایب بکمر تبه بضمیر متکلم وحده یا مع الغیر یا بالعکس انتفات مینماید چون : « حسین دانست و مردمان شارستان که باوی طاقت نداریم صلح پیش گرفت » ص ۳۳۹ و : « عمرو از هری مات و مردمان میفرستاد و خجستانی را هیچ خبر نبود چون دانست خجستانی که شهر نتوانم گشاد کسها را خویش را بویرانی نواحی فرمان داد » ص ۲۳۷ و این طریقه جز در متون پهاوی و ترجمه بلعمی جای دیگر بنظر حقیر نرسیده است ، منجمله در کارنامه اردشیر بابکان گوید : « اردوان دانست که کنیزك من با اردشیر گریخت و رفت » کارنامه طبع طهران ص ۱۹ فقره ۳ .

و گاه جمعهای عربی را جمع فارسی نیز میندد ، چون : عجایبها و کتبا و ملوکان و غیره - و گاه اسامی ذوی العقول را با (ها) که علامت جمع غیر ذیروح است ، جمع بندی میکند ، چون : (کسها) و گاه کلمات عربی را بفارسی جمع میندد چون : ملکان - حرّتان - جدّان - حرمیان - حرّان - رسولان - نقیبان و امثال این - و گاه اسامی معنی فارسی را بالف و نون جمع بسته چون : نزدیکان - سوگندان - و گاه ضمیر جمع مخاطب (اید) را منفصل آورده چون : « بدگروهی اید » توضیح آنکه ضمائر اخباری مزبور در اصل پهلوئی هم منفصل است و بصورت (هوهم - هوهی - هوهت - هوهیم - هوهید - هوهند) بافعال متصل میشده که امروز تنها از آنها : م - ی - د - یم - ید - ند باقیمانده است .

و در موقع جمع بستن اسامی که آخر آنها الف باشد اگر آن الف متصل بیاصلی بوده باشد در جمع (یا) را میاورد چون (خدایان) و هرگاه لغتی ختم بالف شود و در اصل لغت یائی نباشد آنرا بدون یاء جمع می بندد چون (بنّا آن) و (ناسزا آن) ص ۲۷۸ .

و غالباً (مردم) را مفرد گرفته و ضمیر آنرا مفرد آورده است چون : « و آنمردم هزیمت کرد » و « مردم بسیار بر او جمع شد » و گاهی هم مفرد را در مورد احترام ضمیر جمع میدهد ، چون : « و عبدالله بسواد سیستان اندر همی گشتند » ص ۱۳۳ و نوعی حرف اشاره درینکتاب هست که از مغول بیعد بندرت در نثر و نظم دیده میشود و آن چنانست که وقتی میخواهند وصف چیزی یا کسی یا جماعتی را بطریق تخفیف و توهین یا تلطیف و تصغیر ایراد نمایند آن جمله وصفی را با کلمه (از این) ابتدا کرده و بعد یائی نکره نیز بر آن میافزایند ، مثال : « زهیر بن محمد عتیبه را سالار کرد و به بست فرستاد ، ازین گروهی متمرّدان را عتیبه نزدیک خویش راه داد و قصد کرد که نافرمان گردد » ص ۱۴۱ و چنانکه شاعر گوید :

ازین مه پاره ای عابد فریبی

ملایک صورتی طاوس زیبی

۳ - اسماء اعداد :

در اعداد هم رسم خاصی دارد که آنهم قدیمی است چنانکه پس از ذکر عدد

نخستین عدد دوم و سوم را بلفظ (دو دیگر) و (سدیکر) آورده و گاه در مورد مضاف الیه بودن عدد هم این قاعده را رعایت کرده است ، چنانکه گوید (روز دو دیگر) و (سال سدیکر) یعنی روز دوم و سال سوم ، که فصح آن دو دیگر روز و سدیکر سالست . ولی در پهلوی طریقه اول معمول بوده . و اعداد کتبی را هم بدین املا نویسد : دویم - سیوم - یانزدهم - یانزدهم ، هژدهم ، و غالباً بجای یاء نکره نماینده عدد يك کلمه (یکی) میاورد همچون : « یکی مرد دید بیالای یکی خرما بن » ص ۶۴ .

۵ - افعال : در افعال هم اختصاصهائی دارد ، که از آنجمله است استعمال

افعال بوجه مختلف از قبیل استعمال فعل (بودن) بچند وجه :

۱ (ماضی معمولی (بود) ، چنانکه گوید : چنان و چنین بود .

۲ (ماضی مستمر (بیود) ، چنانکه گوید : و اینجا روز کاری بیود ص ۱۳۵

و « بیستان آمد و دیر گاه بیود » ص ۱۳۶ .

۳ (ماضی بعید (بوده بود) ، چنانکه گوید : « و تمیم را صحبت بوده بود

با منصور که اندر راه حج عدیل او بوده بود » ص ۱۳۰ .

۴ (ماضی مستمر بعید (بیوده بود) ، چنانکه گوید : « آنجا بیوده بود » و

گاهی هم این فعل را منباب تأکید استعمال کرده چنانکه گوید : « دست خویش بر برهن

فرود آورد و همه آن باز کرده راست گشت که هیچ اثر نماند و مرا خود از آن هیچ درد نبوده

بود » ص ۶۷ . چون میان شکافتن پهلوی حضرت رسول در روی بلندی و باز گفتن شرح

آن ، بیش از چند دقیقه فاصله نداشته لهذا نمیتوان گفت این استعمال مختص ماضی

بعید و مستمر است و در اینجا معنی تأکید از آن مستفاد میشود . ولی غالب استعمال

فعل اخیر در طبری و در سایر کتب قدیم و در لهجه امروز مردم جنوب ایران در مورد

ماضی بعید است ولی در ادبیات فارسی از مفعول بیعد تبدیل بفعل (بوده) شده است .

دیگر استعمال فعل (شدن) بچند معنی و چند وجه :

۱ (بمعانی مختلفه از قبیل مردن - رفتن - در آمدن - چنانکه گوید « چون

شغل بدست وی شد » یعنی در آمد و بمعنی حاصل آمدن : « اورا شوکت و قوت شد »

یعنی حاصل آمد . و ترکیب این فعل با (بر) چون : « و دل بخردان ازو بر شد » یعنی

کننده شد

و از همه تازه تر (شد) ماضی است که منبأب تأکید در زمان حال استعمال میکنند، مثال: «و او محمدست و امت او که مرا ایزد تعالی بسبب اولعین و رانده کرد و اکنونست که حال بر من تنگ شد ندانم که چکنم و کجا شوم» ص ۵۸ .
و نیز: «زیاد بن ایبه بکوفه بود عبدالرحمن رفت که نزدیک زیاد شد» بدر کوفه رسید فرمان یافت» ص ۸۹ هر چند شاهد دوم ممکنست غلط کاتب باشد لیکن مثال اول صحیح است و نظیر آنرا در شعر فردوسی که فرماید:

چنین گفت رستم برهام شیر
که ترسم که رخشم شد از کار سیر

و شعر خواجه حافظ که فرموده:

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش^۲
گل در اندیشه کچون عشوه کند در کارش

میتوان یافت و شکی نیست که این فعل نوعی ماضی مؤکد است که در زمان حال منبأب تحقق کامل فعل استعمال میشود است.

دیگر افعالی تمام مانند اسپرد و اشنید و غیره که در قسمت لغات و اصطلاحات اشاره شد و دیگر افعالی مانند: نیوشید و ایستانید و بیستانید بمعنی بایستادانید متعدی، و آرستن و نیارستن و افعال مجهول مانند: کرده شد و گرفته شد و بوده شد، و امرغایب مانند: باید که باشد، مثال: «آنجا ناچار علماء بسیار باید که باشد و عامه سیستان علم دوست باید که باشد» ص ۱۳ .

دیگر: فعل (دیدن) بمعنی رأی داشتن و مصلحت اندیشیدن، که در یکی دو مورد بصیغه حال مفرد مغایب (بیند) استعمال شده است، مثال آن: «اگر امیر بیند یکپاره فرمان دهد تا بینم» و این فعل از فعل (سهستن) پهلوی که بمعنی (دیدن) قلبی و صلاح بینی است، باقی مانده و هم امروز در بعضی موارد استعمال میشود چنانکه گوئیم: شما درین امر چه می بینید.

دیگر: فعل (ایستاد) است که بعد از مصدری مانند رسیدن و زیادت و غیره

(۱) شاهنامه چاپ آقا جلد دوم ص ۲۸

(۲) حافظ چاپ ببی (حکیم) ص ۲۱۶

در آورده و معنی استمراری بفعل بخشیده است، مثال: «بومسلم بنهروان شد سپاهها رسیدن استاد باستقبال وی» ۱۳۸ و «گوسپند و اشتر و آن خر و آنچه داشتم اندر زیادت استاد از نتاج و از شیر و از فربھی» ص ۶۶، و در پهلوی هم بهمین طریق فعل (ایستادن) هست لیکن بعد از افعال ماضی درآید، چون: «اندر کار نامک اردشیر پایکان آیدون نپشت استاد» و غالباً افعال ماضی با این معین فعل ختم میشود، و هر چند ظاهراً بیکدیگر شبیه اند مگر تواند بود که (استاد) پهلوی اصل و ریشه (است) علامت خبری باشد، چه در پهلوی فعل ناقص (هست) هست اما علامت خبری (است) نیست، ولی این (ایستاد) که درین کتاب است محض تحقق معنی استمرار فعل باشد.

دیگر: بازداشتن، بمعنی وا گذاشتن، مثال: «و همه زابل و کابل و خراسان را که ضحاک داشت بگرشاسب بازداشته بود» ص ۶ و باز آوردن، بمعنی جستن و گرفتن مانند: «منوچهر را بنربیمان سپرد تا برفت و خون پدرش ایرج باز آورد» ص ۶.

دیگر: ماضیهائی استمراری که با ترکیب يك مصدر و يك فعل ماضی ساخته شده، مثل: بستن گرفت - مال پیوستن گرفت، مثال: «عبدالله بن احمد مالها بستن گرفت» ص ۳۱۰. و نیز: «پس چون بزرگی یعقوب پیدا گشتن گرفت، ازهر را بر خوارج دوستی بوده بود» ۲۰۴. دیگر: بگذاشتن، بمعنی رها کردن، چون: «و احمد بن حنبل را بگذاشت» ص ۱۷۲.

دیگر افعال انشائی و شرطی یا مطیعیه که از مختصات انشاء قدیم فارسی است و رفته رفته از میان رفته و جز در شعر و برخی کتب قدیم از آن اثری نیست - مانند: «امیر خراسان بکروز شراب همی خورد، گفت همه نعمتی مارا هست اما بایستی که امیر باجعفر را بدیدی» و «اگر نه آنست که امیر باجعفر قانع است یا نه آن دل و تدبیر که وی دارد همه جهان گرفتستی» ص ۲۹۶ و «سلطان این حکایت از امیر طاهر بوعلی برگرفتی و گفتی مرا بایستی که او را زنده بدیدی» ص ۳۱۱ و با وجود قدمت کتاب که از کرده سایر دلایل و اختصاصات جای تردیدی در آن باقی نمیمانند، در این سنخ افعال انشائی یا مطیعیه باندازه کتب فارسی که در خراسان تألیف شده یا در مراکز و پایتختهای

خراسان چون بخارا و نساپور و غزنین پیدا آمده است تنوع و تنوع ندارد و گویا این امر مربوط بلهجه محلی باشد.

و دیگر در فعل (خوانند) ترکیب عجیبی روا داشته که ظاهراً از بقیه الباقیه فارسی قدیم بوده است چنین که هر گاه بخواید نام محلی یا قبیله را باز نماید در حالی که آن محل یا قبیله متعلق بفعل آن جمله باشد از روابطی که بعد ها معمول به است صرف نظر میکند؛ مثلاً میخواند بگوید که: «در عقب ایشان رفتند تا جائی که آنرا مختاران خوانند» گوید: «و پس ایشان بشدند تا بمختاران خوانند» ص ۳۶۲ و در ترجمه طبری و عبارات پهلوی هم عیناً این قاعده موجود است لیکن نظایر آن در سایر کتب و در اشعار بسیار نادر است، مثال از نثر پهلوی: «اندر کرکان شهرستان دهستان خوانند نرسیه اشکانان کرد» متون پهلوی چاپ بمبئی ص ۲۰ فقره ۱۷.

و اگر بنا باشد همه اختصاصات صرفی و نحوی و لغوی که درین کتابست با استقصای کامل شرح داده شود خود دقتی جدا موجود خواهد شد و مراد ما در اینجا تنها اشارتی بود.

۵ - نمونه از تکرار افعال :

در طرز جمله بندی تنهایک مطلب گفته میشود و آن تکرار يك فعل است در پایان چند جمله متوالی - چنانکه افعال (کرد) یا (بود) را گاهی تا چهار و پنج مرتبه مکرر کرده است و حال آنکه از بعد از مفعول که تصنع و تکلف در نثر بوجود آمد این قسمت یعنی تکرار يك فعل در پایان چند جمله متوالی نیز با استعمال افعال مترادفه بدل گردید، و استعمالهای مجازی افعال از قبیل: نمود، بود، شد، گشت، گردید و غیره که بالاخره وضع ناگوار امروز را پیدا کرده است در نتیجه تصنع مذکور موجود گشت.

اتفاقاً در نثر قدیم پهلوی و نثر بلعیمی و سایر نویسندگان قرون سوم و چهارم و پنجم هجری تکرار افعال در پایان جمله بدین نحو رسم بوده است و خود این تکرار افعال در ختم جملات دلیلی دیگر بر کهنگی تحریر این کتابست.

۶ - خلاف قاعده های این کتاب :

چیزی دیگر که ذکر آن لازمست بعضی اغلاط یا قواعد غیر معمول کتابتی است

که درینکتاب دیده شد از قبیل (جمیدالاول) بجای (جمیدی الاولی) و (ذوالحجّه) در مورد جرّ و (با جعفر) در حال رفع و جر (قضیت) بجای قضاوت و (تقرّب) بمعنی مقاربت و (بلاغت) و (بلاغ) بجای بلوغ و (گوی) و (جای) و امثال آنها بجای (گوئی) و (جائی) و (ملیکه) بجای ملائکه و (مصطفی) بجای مصطفی، و (مأیتی) بجای مأیتین و (چه) بجای چو و (زانچه) بجای از آنکه و سواى اینها که چون مکرر شده بود نخواستیم تصرفی در عبارات کتاب کرده باشیم و نیز مشکل بود در هر صفحه چند راده نهاده و املاى اصل را توضیح داد - منجمله لفظ (مأیتی) که از سنه دوست تا سید هجری همه جا عوض (مأین) آورده و ما هم آنرا بدلیل مذکور در فوق بحال خود گذاردیم؛ و نیز در تمام کتاب عوض یاء اضافه که بعد از الف در آید یائی کوچک بشکل همزه در آورده است، که همان یاء خوانده میشده است و ما آن را بحال خود گذاشتیم؛ و همچنین هر جا یاء نکره بعد از لغات یائی یا واوی مانند (جای) و (خدای) و (سوی) و غیره آید زیاد تر از يك یانوشته نمیشود مثلاً بجای (جائی) مینویسد (جای) و عوض (خدائی) مینویسد خدای و بجای (سوئی) سوی.

دیگر: ایراد بجای اراده و واجب عوض مواجب، و برگه بجای جرگه. و (امیر حرس) که گویا امیر حرس باشد؟

۸ - رسم الخط کتاب:

با آنکه بقرینه کاغذ و مرکب و شیوه خط بایستی این نسخه در اواسط قرن هشتم یا لااقل در اوایل قرن نهم نوشته شده باشد معذک رسم الخط آن با اغلب نسخ قدیم متفاوتست - یعنی در همان حال که در پاره موارد نشانه رسم الخط کهنه در آن پیداست، در جای دیگر خلاف آنرا نشان میدهد و ما بدون داخل شدن بتحقیق این معنی ذیلاً رسم الخط مزبور را شرح میدهیم:

| | | | | | |
|----|---|----|------|---|----|
| بی | و | به | بجای | : | به |
| کی | و | که | « | : | که |
| ب | « | « | : | | پ |

| | | |
|---|-------|---|
| ج | بجای: | ج |
| ژ | : | ز |
| ذ | : | د |
| ی | : | ء |

یا واو یا یاء در آمده باشد .

و گاهی (که) را با کلمه بعد سر هم نوشته مانند (کبور کنندن قرامطه آمده بود - ص ۳۸۶) یعنی : که به بر کنندن .

توضیح :

در نسخه اصلی که این نسخه از روی آن نوشته شده بعضی قواعد رعایت همیشه مانند کی همه جا بجای که و بی بجای به و نوشتن یائی که در خط پهلوی علامت اضافه بوده و بعد از اسلام هم تا مدتی مرسوم بوده است ، ولی کاتب این نسخه غالباً آن رسم الخط را تغییر داده است ، معذک در بعضی موارد رسم الخط قدیم بحال خود باقی مانده است مثلاً درین جمله : « اگر بیلاغ رسد بتان شما بشکنند و شمارا بی خدای خواند که شما اورا شناسید » ص ۶۸ که معنی آن چنین است : « اگر بحد بلوغ رسد بتان شما بشکنند و شمارا بخدائی خواند که شما شناسید » و جای دیگر گوید : « پیوسته سری کار تو بانیکان باد » ص ۳۲۴ یعنی : پیوسته سر کار تو ...

و بسیاری در ذکر انساب لفظ (ابن) را حذف کرده و نام را پیدر و جد اضافه کرده ، مانند : حسین علی و طاهر بوعلی و غیره و این رسم از قواعد قدیم فارسی است و هم امروز در خراسان بعلی بن موسی الرضا ، علی موسی الرضا گویند .

۹- مزایای این تاریخ :

گذشته از مزیت‌های ادبی که گذشت و بعد از مطالعه کتاب بیشتر از آنچه گفته شد خوانندگان را بنظر خواهد رسید ، این کتاب را مزایائی است تاریخی که بسی سودمند و قابل توجه و مفید بعلم تاریخ است از آنجمله :

در فضایل سیستان گویا مؤلف را علاوه بر کتب عمده اسلامی مانند کتب ابوالمؤید بلخی و هلال یوسف اوقی و اخبار سیستان که مؤلف آن معلوم نیست بکتب زردشتیان نیز دست بوده چنانکه دوبار ذکر کتاب بندهشن درین تاریخ آمده و شاید سلطوری که در صفحات ۱-۲-۳-۹ و غیره سفید گذاشته شده برای تکمیل تحقیقاتی از آن قبیل بوده است^۱.

تا جائیکه بنظر حقیر رسیده هیچیک از مورخان اسلامی از عرب و عجم تا دیر باز نام (بندهشن) را نمیدانسته یا اگر دانسته ذکر نکرده‌اند و این تنها کتابی است که از کتاب مذکور نام میبرد و نیز منحصر کتابی است که نام زردشتیان را (مزدیسنان) که نام حقیقی انقومت یاد کرده آنجا که گوید: «چون زرتشت بیرون آمد و دین مزدیسنان آورد رستم آنرا منکر شد» ص ۳۳ - ۳۴ و باز یگانه کتابی است که در باره (آتش کرکوبه) سخن رانده و داستانی در آن باره از ابوالمؤید نقل کرده و (سرود کرکوبه) را ذکر نموده است و این معانی همه مؤید رساله پهلوی (شگفتیهای سیستان) و (بندهشن) است که مرکز عمده دین مزدیسنی را سیستان دانسته‌اند، و معلوم میدارد که تا عصر مؤلف کتاب یعنی اواسط قرن پنجم طایفه مغان و علما و متکلمان زردشتی در سیستان بسیار بوده‌اند، و غلبه خوارج در آن ملک مانع از انقراض آن طایفه بوده است.

دیگر از مزایا: داستان ایران بن رستم مرزبان سیستان و قصه او با ربیع

بن زیاد امیر عرب است (ص ۸۰ - ۸۱ - ۸۲) که در هیچ تاریخی نیست.

دیگر داستانی از مهلب بن ابی صفره (ص ۸۵ - ۸۸) است و سبب سالاری

یافتن او که باین تفصیل در تواریخ بنظر حقیر نرسید.

دیگر: روایتی در شعر فارسی یزید بن مفرغ شاعر (آبست و نبینست)

دارد که آغانی و جاحظ و دیگران آنرا ذکر نکرده‌اند (ص ۹۶).

(۱) در بندهشن یاد داشته‌های مهمی راجع به سیستان هست که اشارات جسته‌گرفته‌ای از آن

درین کتاب دیده میشود (ص ۱۷ حاشیه ۱) و نیز کتابی است بزبان و خط پهلوی موسوم به «افندیه و سهیبه سگستان» که دو سه صفحه بیش نیست و در آنهم اشاراتی در فضایل سیستان موجود می‌باشد (متون پهلوی چاپ بستی ص ۲۵-۲۶)

دیگر: داستان رستم بن مهر هرمزد المجوسی و سخنان حکمت او است که بکلی بر مورخان مجهول بوده است. ص (۱۰۶).

دیگر: روایتی از ابومسلم (ص ۱۳۸) که در عالم خود تازه است.

دیگر: داستان بخششی از معن بن زایده درباره مروان بن ابی حفصه شاعر (ص ۱۴۵) که جانی بنظر حقیر نرسیده است.

دیگر: داستانهای حمزه بن آترك شاری سیستانی است که طبری و غیره بسیار مختصر و پراکنده از وی نام برده اند ولی مؤلف این کتاب او را مانند یکی از ابطال در این تاریخ نام برده و در نامه از حمزه و هارون ذکر کرده است که در جای خود قسمت جالبی از این کتاب را گرفته و گمان ندارم در هیچ تاریخی اینهمه تفصیل از حمزه خارجی مذکور بتوان بدست آورد، خاصه که در ضمن داستان این شخص که از صفحه ۱۵۶ تا صفحه ۱۸۰ را گرفته میگوید: «حمزه بسند و هند و سرانندیب شد و غزوها کرد و از سوی لب دریا بچین شد و زآنجا بماچین آمد و بترکستان اندر آمد و بروم شد و زآنجا بترکستان آمد و باز بسیستان آمد بر راه مکران، بهمه جا غزو کرد... و قصه تمام بمغازی حمزه گفته آید» ص ۱۷۰ و از این شروع پیدا است که مؤلف متمایل بخوارج بوده و خود یا دیگری از همشهریان او داستانی در مغازی حمزه بن آترك که اینجا حمزه بن عبدالله نام برده شده است نوشته بودند، و بعید نیست که مأخذ افسانه (رموز حمزه) همین قصه مغازی حمزه باشد. و اینمعانی در نظر تاریخ بسی مهم است و منحصر است باین کتاب.

دیگر: در داستان یعقوب لیث و عمرو لیث و ازهر بن یحیی و سایر رجال خاندان صفاریان بقدری مسائل تازه و عمده و مهم هست که شرح آنها مستلزم نقل عین کتاب خواهد بود، خوانندگان مراجعه فرمایند. از همه مهمتر معرفی چهار شاعر قدیمی است: محمد بن وصیف کاتب سجزی و بسام کورد خارجی و محمد بن مخلد (ص ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۳۱۱) و صانع (صایغ؟) بلخی (ص ۳۲۴) و روایت اشعار این شعرا، و باز ازین دلنشین تر داستان ابوجعفر احمد بن محمد با ماکان کاکلی و مجلس

نصر بن احمد (ص ۳۱۵ - ۳۱۶) و قصیده نویی رودکی است که آنرا بتمام آورده و منشی بر کردن دوستاران علم و ادب نهاده است.

سیس داستان طاهر بوعلی و محمد حمدون نبیره مرزبان و از تخم رستم داستان، و رفتن آنان بخراسان (ص ۳۲۸ - ۳۳۳) که باز در هیچ تاریخی وجود ندارد، و بسی شیرین و مهم است.

بعد از همه، روایاتی است از خلف بن احمد که در عالم خود بسی مفید و منحصر است باینکتاب - و باز در ضمن داستان تسلط ترکان بر سیستان روایات بسیار نادر و تازه ای دارد و بالأخص آنچه پرده از يك صفحه بزرگ تاریخ بر میدارد ذکر ابوالفضل نصر بن احمد و برادرش ابونصر منصور بن احمد است که بعقیده حقیر قسمت قبل از آخر یاهمه قسمت اول و این قسمت از کتاب در زمان این امیر ابوالفضل نوشته شده و از قضا در تمام تواریخ تا جائی که تحقیق و تنقیب بعمل آورده ایم ازین مردی که مؤسس خاندان ملوک نیمروز و خارج کننده سیستان از غلبه غزنویان و آورنده سلاجقه است سیستان، ابدأ نامی و نشانی نیست، (رك: صفحات ۳۶۲ - ۳۸۳).

و سواى این قسمتها که انموزج مانند آورده شد - در هر صفحه مطلبی تازه و خبری نادر و نامی بی سابقه دیده میشود که آنها را هر يك بجای خود در حواشی باز نمودیم، تا داد این کتاب عزیز که در شرف انقراض و بخت ایرانیان و دوستاران زبان پارسی آنرا صیانت کرده است تا حدی داده شود، و بالفعل اثری از آن بر صحیفه روزگار بماند تا شاید روزی نسخه دیگر از همین تاریخ یا تاریخی دیگر بدست افتد که بتوان چندی از اغلاط و افتادگیهای اینکتاب را که چون منحصر بفرد بود اصلاح آن میسر نگشت، باصلاح و تکمیل باز آورد. در اینجا ضرر ندارد یکی دو نمونه از اصلاحاتی را که بطریق حدس بعمل آمده باز نمائیم:

در صفحه ۳۲۳ در این شعر رودکی:

ورم ضعیفی و بی ندیم نبودی وانك نبود از امیر مشرق فرمان
کلمه (بی ندیم) را غلط پنداشته و در حاشیه با تردیدی (بی بدیم) را اصل آن کلمه

دانسته بودیم و تصور شده بود که (بی بدی) همان کلمه است که امروز (لابدی) گویند یعنی ناچاری و بیچارگی، اما چون در فرهنگها و کتب ادبی هنوز چنین کلمه‌ای دیده نشده بود آنرا با تردید نوشت - تا آنکه اخیراً کتاب حدود العالم من المشرق الى المغرب تألیف شده (۳۷۲) منتشر گردید، حقیر در ضمن مطالعه این کتاب ناگاه بکلمه (بی بدی) بهمین معنی حدسی خود برخورد، و آن در صفحه ۵۸ طبع طهران سطر (۸) است که گوید: «و مردمان این ناحیت مردمانی اند سلیم و بی بد و شبانانند و برزیکر...» از این رو معلوم شد حدس ما درست بوده است. و همچنین عکس این معنی در صفحه (۳۱۴) عبارت از (مظالم سیاه) بود که نویسنده آنرا در متن (مظالم سیاه) تصحیح کرد و اصل نسخه را بحاشیه برد، و بعد در ضمن مطالعه گرشاسپ نامه اشعاری بنظر رسید که شاید (مظالم سیاه) صحیح باشد؟... نظیر قسمت اخیر بیش از يك نوبت روی نداده است.



در خاتمه برای اطلاع خوانندگان میگوئیم که ما رسم الخط این کتاب را دست نزدیم، جز آنکه حروف (پ - چ - ژ - ک) را بشکل امروز نوشتیم تا خواننده راحت تر باشد - دیگر آنکه چون این کتاب بی نقطه نوشته شده و مثلاً از کلمه‌ای که بایستی پنج نقطه داشته باشد يك یا دو نقطه را ضبط کرده و سه یا چهار نقطه را ننوشته بود، ناچار شدیم برخی اعلام را در خود کتاب تفحص کرده و اصلش را از حیث نقطه بدست بیاوریم، یا بسایر کتب تاریخ مراجعه کنیم، و هر کدام که از این دو راه اصلاح آن ممکن نشد بحال خود گذاریم، اما در هر حال چگونگی آن اصلاحات را در حواشی نشان دادیم، و نیز در توضیح و معرفی تمام رجال و امکنه که بحد وافر در این کتاب متراکم است، نتوانستیم در حواشی چیزی بنویسیم، زیرا حاشیه از صدر در میگذشت، و قرار بود که آنها همه در خاتمت کتاب طبع گردد و آنهم بسببی که در آخر کتاب تذکر داده شد میسر نگشت و انشاء الله در رسالتی جدا گانه انتشار خواهد یافت.

نویسنده بیگمان بود که اصلاح چنین نسخه قدیمی با اینهمه پری و پرمغزی خاصه که منحصر بیک نسخه باشد آنهم با رسم الخطی کذائی که شرح داده شد، کار یکنفر آنهم مانند بنده تهیستی بی اسباب و پیریشان حال نیست، لیکن چون دیگری

از فضلا پای بیش نه نهاد و دست بسر انجام این مهم خطیر نبرد، و انگاه اشارت وزارت جلیله معارف را رد کردن از حد ادب و وطنخواهی دور مینمود، با عدم بضاعت علمی و ادبی دست فرا کار برد، و در سال هزار و سیصد و هشت بمدت ششماه که چنان اشارت رفته بود، اینکتاب بدین شکل پرداخته آمد و هشتماء دیگر هم در تصحیح مطبعی و نهادن فهرست و مقدمه رنج برده شد، در اینصورت بدیهی است که از خطا و لغزش تهی نیست و امیدست خوانندگان گرامی منت نهاده سقیمی را بصحیحی و غثی را به ثینی ببخشایند، و نیز از خرده گیری و عیبجوییهای نااندیشیده که بسبب عدم انس با این کتاب ممکنست برای گروهی در بادی نظر دست دهد خودداری فرمایند، و معذک اگر خطائی یافتند بغمض عین درنگرند و حکیماناه از سر آن درگذرند.

خردادماه ۱۳۱۴ - م . بهار

رمزها و اشاره ها

اگر چه کتبی را که مرجع ما بود در حواشی بنام و نشان قید کرده ایم، مگر کتابهاییکه مکرر شده است گاهی باختصار یا بر رمز اشاره شده و آن بقرار ذیل است :

- آثار الباقیه : آثار - الآثار الباقیه طبع لیبزیک لابی ریحان البیرونی
- ابن اثیر : کامل التواریخ لابن اثیر الجزری طبع قاهره
- ابن خردادبه - ابن خرداد : المسالك والممالك لابن خردادبه طبع لیدن
- احیاء : احیاء الملوك تألیف ملك حسین سیستانی (نسخه عکسی معارف)
- اصطخری : المسالك والممالك اصطخری طبع لیدن
- ابن فقیه : کتاب البلدان لابن الفقیه طبع لیدن
- اعثم : تاریخ اعثم کوفی طبع قاهره
- اعلاق : اعلاق النقبه لابن رسته طبع لیدن
- ابن خلکان : وفيات الاعیان طبع قاهره .
- بلاذری : کتاب البلدان بلاذری طبع قاهره
- طبری - ط : تاریخ الانبیاء والملوك لمحمد بن جریر الطبری طبع لیدن
- فوات : فوات الوفيات طبع قاهره
- کامل - ک : کامل التواریخ مذکور در فوق .
- گردیزی : زین الاخبار - گردیزی چاپ برلن و نسخه عکسی معارف
- مسعودی : مروج الذهب لمسعودی طبع مصر
- یعقوبی : کتاب البلدان یعقوبی ضمیمه الاعلاق النقبه طبع لیدن .
- یاقوت : معجم البلدان یاقوت حموی طبع قاهره